

حکم استیناف ضیاءالعلماء

بدون تردید کسانی که با تواریخ انقلاب مشروطه و حوادث و سوانح آن نهضت ملی مانوس و آشنا هستند میدانند که ۶۸ سال قبل، روسهای تزاری جمعی از متفکران و آزادیخواهان تبریز را به جرم طرفداری از حکومت مشروطه و قانون و عدالت و مخصوصاً بیدار ساختن اذهان و افکار عمومی و خاتمه دادن به حکومت استبدادی و قطع نفوذ مسقبدین، بالای چوبه دار برده و شمع وجود آنان را خاموش ساخته اند.

بحث در اینکه آیا قشون تزاری رأساً و شخصاً به این جنایت اقدام کرده اند و یا اینکه يك سلسله عوامل و تحریکات داخلی هم دست در کار بوده است عجالتاً از عهده این یادداشت خارج بوده و تصور میکنم که مرحومین احمد کسروی و نصرت‌اله فتحی در آثار گرانبهای خود در این زمینه دقت کافی بکار برده و حق مطلب را هر دو به نحو احسن ادا کرده اند و نگارنده در این خصوص مطالبی از اشخاص موثق و مقبول القول شنیده است که شق دوم را تأیید میکند و فعلاً نظر به

رعایت مصلحت وقت درج آنها را در این اوراق صلاح نمیداند زیرا که غیر از احیای کینه‌های دیرینه فایده دیگری را متضمن نیست .
یکی از آن آزاد مردان که در عصر عاشورای ۱۳۳۰ هجری قمری همراه با ثقة الاسلام و شیخ سلیم اعلی‌الیه مقامها و جمعی دیگر از احرار به دار آویخته شده، مرحوم مغفور میرزا ابوالقاسم ضیاءالعلماء است که از علما و فضیلا نامدار تبریز بشمار می‌آمده، و گذشته از اطلاع به علوم و فنون مغرب زمین به زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی هم آشنا بوده است^۱.

ضیاءالعلماء که بنا به تصریح ارباب تراجم در ۱۳۰۳ هجری قمری متولد گردیده^۲، وی فرزند دوم^۳ مرحوم علین رتبت حاجی میرزا یوسف شمس‌العلمای دهخوارقانی است و شخص اخیر که جد مادری راقم این سطور است از فحول علما و فضیلا عهد ناصری بوده و نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز که به شاگردی وی افتخار مینماید در حق آن عالم چنین مینویسد :

«استادنا الاعظم، وحیدالزمان و نادرالعصر، در فنون ادب بی‌مانند و به ترسل دانشمند، فقیه بلند پایه و در علم اصول سرمایه، اکنون

۱- نامهائی از تبریز ص ۶۷ و ۹۲ ترجمه حسن جوادی استاد دانشگاه

تهران .

۲- رجال بامداد ج ۴ ص ۱۴ .

۳- برادر بزرگ وی ابوالحسن شمس‌العلماء است که در ۱۳۱۶ هجری مرده و اخبار و عکس او را در رجال مهدی بامداد (ج ۵ ص ۱۲) و در رجال آذربایجان تألیف مهدی مجتهدی میتوان دید بنا به تصریح مجتهدی ابوالحسن در نوبه خود اهل فضل و معرفت بوده و به اخبار و اشعار عرب محیط بوده است.

به فضایل آراسته ، به تبریز ازین بسزرگ مرد نباشد من به تلمیذی او
فخرها دارم الخ^۱ .

ضیاءالعلما در همچو خانه‌ایکه آشیانه فضل و ادب و معرفت
بوده ، پرورش و تربیت یافته و با سعی و اهتمام شبانه روزی و آموختن
السنة فرنگی و اخذ معلومات خارجی ، در اندک زمانی يك فرد محترم
و با استعدادی بشمار آمده و توجه فضلی هم عصر خود را بسوی
خود جلب کرده است و در آن زمان که ستاره مشروطیت تابیدن گرفته
وی از آن شیوه و رژیم مقدس طرفداری نموده و حتی برای روشن
ساختن افکار مردم ، يك روزنامه هفتگی بنام اسلامیه، انتشار داده است^۲ .
از ضیاءالعلما کتابی و اثری مهم باقی نمانده اما بر اثر تسلط در
زبان فرانسه رمانی از آن زبان ترجمه کرده است تحت عنوان (مسافرت
شرق یارمان فریکت) که به چاپ سنگی انتشار پذیرفته و از رمانهای
خواندنی و آموزنده و عبرت بخش است و نام این اثر را آقای مشار
در فهرست کتب چاپی آورده است .

خلاصه صاحب ترجمه که مراتب فضل و معلومات او را تقی زاده
در نامه‌هاییکه خطاب به ادوار براون نوشته ، ستوده است سرانجام در
دست دژخیمان تزاری بدون داشتن خلافتی و گناهی گرفتار آمده و به
شرحی که سابقاً گذشت در عصر عاشورای ۱۳۳۰ هجری بسالای دار
رفته و جان شیرین خود را در راه دفاع از ایران عزیز و حفظ ناموس

۱- چاپ سنگی ص ۱۲۰ و اضافه میشود که وی در ۱۳۰۷ هجری فوت

کرده است .

۲- رجال بامداد ج ۴ ص ۴ .

مملکت از دست داده است . گویند موقعی که از مذاکره با روسها در راه استخلاص خود نومید گردیده و بر مرگ خود یقین حاصل کرده است این شعر را خوانده است که دلیل کامل برشجاعت اخلاقی و قوت قلب آن رادمرد تاریخی است .

منصور وار گز بکشندم به پای دار

مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست^۱

ضیاءالعلما در سنین جوانی خود رئیس محاکم استیناف بوده و مرحوم مهدیقلی مخبرالسلطنه نخست وزیر فاضل و معروف ایران متوفی در ۱۳۳۴ شمسی در آن موقع که به سمت استاندار وارد تبریز گشته او را در همان منصب و شغلی که داشته ابقا کرده و اینک ما حکم ابقای او را که با امضای مخبرالسلطنه صادر گردیده است در این صفحات به چاپ میرسانیم تا آن سند که مؤید فضل و کمال و استعداد يك آزادیخواه جان باز و فداکار و متهور است از دستبرد حوادث محفوظ ماند و ضایع نشود و من محض عرض ارادت و بندگی و تعظیم و تکریم به روح پاک وی این بیت تازی را مینویسم و به سخن خود خاتمه میدهم .

علیک تحیة الرحمن تتری برحمات غوادِ راثحات^۲

۱- نامه‌هایی از تبریز ص ۲۰۹ .

۲- از مرثیه معروف ابوالحسن انباری است در حق این بقیه . رجوع شود به تاریخ بهقی ، آخر داستان بردار کردن حسنگ وزیر .